

معانی ادبیات ۲

به همراه پاسخ خود آزمایی ها و تعاریف آرایه های ادبی

تدوین کننده : حسین ارشادنیا

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی

همای رحمت

۱- علی ای مایه ی رحمت و بخشش چه نشانه ای از خدا هستی که سایه ی خوشبختی و رحمت الهی را بر همه ی موجودات عالم افکنده ای .

۲- ای دل اگر در پی شناخت پروردگار می باشی ، فقط به حضرت علی توجه کن ، به خدا قسم می خورم که به وسیله ی حضرت علی (ع) ، خداوند را شناختم.

۳- به امید آنکه در قیامت ، لطف و بخشش تو شامل حال ما شود . در غیر این صورت ، دوزخ با آتش خشم غلبه ی خود تمام عالمیان را خواهد سوزاند .

۴- ای گدای مسکین و ای انسان بینوا ، برو در خانه ی حضرت علی (ع) را بزن که از روی بخشش فراوان به تو انگشتر خود را می دهد .

۵- به جز حضرت علی (ع) چه کسی می تواند به پسرش (حضرت امام حسن (ع) بگوید که با قاتل من که در اسارت تو می باشد با مدارا و نرم خویی رفتار کن ؟ هیچ کس نمی تواند مانند آن حضرت باشد .

۶- به جز حضرت علی (ع) چه کسی می تواند می تواند پسری شگفتی ساز تاریخ ، بیاورد که واقعه ی کربلا را بر پا کند ؟ هیچ کس

۷- وقتی که حضرت علی با خداوند پیمان عشق و دوستی می بندد ، کدام عاشق مانند آن حضرت می تواند ، تا پایان پیمان عاشقانه ی خود وفادار بماند ؟ هیچ کس

۸- آن حضرت را نه خدا نمی توانم بگویم و نه بشر معمولی نمی توانم بخوانم. در این حیرت و سرگردانی هستم که بب این پادشا سرزمینی که غیر از او جوانمردی وجود ندارد ، چه اسمی بدهم .

۹- ای نسیم رحمت و بخشش ، آگاه باش که از کوی آن حضرت ، غباری برای شفا بخشی چشم هایم بیاور .

۱۰- به امید آنکه به خاک پایت برسد ، چه پیام هایی را که از سر سوز و گداز دل من بوده اند ، به باد صبا داده ام که به تو برسد . ۱۱- ای علی ، چون تو گرداننده ی قضا (تغییر دهنده ی قضا و پیشامدهای ناگوار) هستی ، به حق دعای نیازمندان و دل آزادگان پیشامد های بد را از ما دور گردان .

۱۲- چگونه از شوق رسیدن به آن حضرت سخن بگویم زیرا که حافظ از من بهتر این شوق و اشتیاق را سر داده است .

۱۳- همه ی شب ها در این امید و آرزو هستم که نسیم صبحگاهی با پیغام دوست و معشوق ، عاشق و شاعر را مورد دلجویی قرار دهد .

۱۴- ای شهریار آواز پرنده ی حق بشنو که در نیمه های شب ، چه خوب است که غم و درد دل را به دوست و معشوق گفت .

رستم و اشکبوس (درس دوم)

۱- دلاور و مبارزی که نام او اشکبوس بود مانند یک طبل جنگی فریاد و خروش بر آورد.

۲- او به ایران آمده بود تا بجنگد و حریف و هم‌رزم خود را شکست دهد.

۳- رهام به سرعت با کلاه و لباس جنگی خود به میدان رفت و گرد و خاک ناشی از حرکت او به آسمان رفت.

۴- رهام با اشکبوس درگیر و گلاویز شد و از دو طرف لشکریان صدای شیپور و دهل ناشی از آغاز جنگ بالا رفت.

۵- اشکبوس هنگامی که گرز سنگین خود را به دست گرفت ، زمین مثل آهن سخت و آسمان پر از گرد و غبار شد.

۶- رهام گرز سنگین خود را کشید و بالا برد و در عین حال دست آن دو پهلوان از نبرد با گرزهای سنگین خسته شده.

۷- وقتی که رهام از نبرد با اشکبوس در مانده شد؛ بر گشت و به طرف کوه فرار کرد.

۸- از میانه میدان لشکر ، توس خشمگین شد و اسب خود را به حرکت در آورد تا به نزدیک و مقابل اشکبوس برسد.

۹- رستم خشمگین شد و به توس گفت که رهام اهل بزم است نه رزم.

۱۰- تو میانه ی لشکر را با روش مخصوص کنترل و محافظت کن ، من هم اکنون پیاده به جنگ با اشکبوس می روم.

۱۱- رستم کمان آماده ای خود را بر بازو افکند و چند تیر به کمر بند خود گذاشت.

۱۲- فریاد بر آورد که ای مرد جنگجوی هم‌رزم و حریف تو وارد میدان شد ، فرار نکن و بایست.

۱۳- اشکبوس خندید و حیران ماند ، افسار اسب را کشید و توقف کرد و رستم را صدا زد.

۱۴- باخنده و مسخره به رستم گفت که اسم تو چیست ؟ و چه کسی برای تن بی سر تو گریه خواهد کرد.

۱۵- رستم چنین پاسخ داد که چرا اسم مرا می پرسی زیرا تا لحظاتی دیگر زنده نمی مانی و به آرزوهایت دست نمی یابی.

۱۶- مادرم نام مرا مرگ تو گذاشته و روزگار مرا مانند چکشی قرار داده تا بر کلاه جنگی تو بکوبم.

۱۷- اشکبوس به او گفت بدون اسب به یکباره و یک مرتبه خود را به کشتن می دهی.

۱۸ و ۱۹- رستم اینگونه به اشکبوس پاسخ داد که ای مرد جنگجوی بیهوده گو ، آیا کسی را پیاده ندیده ای که به جنگ متجاوزان را نابود کند و شکست دهد.

۲۰- آیا در شهر شما شیر و پلنگ و نهنگ ، سوار می جنگند؟

۲۱- هم اکنون ای جنگجوی بزرگ ، به تو جنگ کردن به روش پیاده را می آموزم.

۲۲- از آن جهت مرا توس بدون اسب به جنگ تو فرستاده ، تا اسب را از تو بگیرم.

۲۳- اگر اشکبوس مانند من پیاده شود و بجنگد ، لشکریان به او می خندند.

۲۴- در جریان این جنگ ، یک نفر پیاده ی جنگجوی هنر از پانصد سوار مانند تو می باشد.

۲۵- اشکبوس به رستم گفت : من سلاحی به جز مبخره و شوخی با تو نمی بینم.

۲۶- رستم به او گفت: تیر و کمان مرا ببین تا هم اکنون بمیری.

۲۷- وقتی رستم دید که اشکبوس به اسب با ارزش خود می تازد و کمان خود را آماده کرد و تیر را در آن گذاشت.

۲۸- تیری بر سینه و پیکر اسب اشکبوس زد ، به طوریکه اسب از بالا به زمین افتاد.

۲۹- رستم خندید و با فریاد گفت که در کنار اسب با ارزش خود ، همنشین آن باشد.

۳۰- شایسته است اگر سر اسب را در آغوش بگیري و لحظاتی از جنگ کردن و میدان جنگ آسوده شوی.

۳۱- اشکبوس در حالی تن او می لرزید و صورتش زرد شده بود ، کمان خود را آماده ی تیر اندازی کرد.

- ۳۲ و ۳۳- آنگاه به رستم تیر پرتاب کرد ، در این حال رستم به او گفت : بیهوده ، بدن و بازوان و جان بد نهاد خود را به زحمت می اندازی .
- ۳۴- رستم دست به کمر بند خود برد و یک تیر از جنس خدنگ انتخاب کرد.
- ۳۵- و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸- در توضیحات آمده است.
- ۳۹- وقتی نوک تیر از دست رستم جدا و پرتاب شد به اشکبوس اصابت کرد و از مهره پشت او گذشت.
- ۴۰- تیر بدن و سینه ی اشکبوس زد و آسمان دست رستم را بوسید.
- ۴۱- مصراع اول در توضیحات است- آسمان گفت آفرین و ماه گفت مرحبا و آفرین.
- ۴۲- اشکبوس بلافاصله مرگش فرا رسید و مرد، طوری که این گونه نشان داده می شد که اصلا اشکبوس در دنیا نبوده است.

معنی شعر - درس سوم

۱- دلاوران و پهلوانان میدان جنگ دقت و توجه کامل می کردند که از روی دشمنی چه کسی آماده ی جگ و پیکار می شود.

۲- ناگهان در این لحظه عمرو بن عبدود آن پهلوان بزرگ ، اسب خود را حرکت داد و وارد میدان شد و گرد و خاک ناشی از جنگ به آسمان رفت.

۳- هنگامی که آن پهلوان قوی و نیرومند (عمرو) به میدان جنگ وارد شد. تمام میدان جنگ مانند کوه فولاد شد.

۴- عمرو وارد میدان جنگ شد و نفسی تازه کرد ، سپس توقف کرد و هم‌رزم و هم نبرد برای جنگ طلب کرد.

۵- حضرت محمد(ص) لشکریان اسلام رایک به یک مشاهده کرد.

۶- همه ی لشکریان اسلام سر خود را پایین انداخته بودند و خجالت می کشیدند چون هیچ کس آرزو و جرات جنگ کردن با عمرو را نداشتند.

۷- فقط حضرت علی (ع) برای جنگ کردن و مقابله با عمرو اعلام آمادگی کرد.

۸- حضرت علی (ع) برای اجازه گرفتن به نزدیک پیامبر اکرم (ص) رفت اما پیامبر گرامی اسلام به او اجازه نداد.

۹- عمرو به سمت حضرت علی (ع) حرکت کرد و آن حضرت نیز در حلقه و مقابل عمرو قرار گرفت.

۱۰- هر دو پهلوان از جهت دشمنی که به داشتند با یکدیگر در گیر شدند به طوری که هر گونه صلح و آشتی میان آن دو امکان پذیر نبود.

۱۱- آسمان از ترس و هیبت آن جنگ ترسید ، چون جنگ آن دو بسیار ترسناک می باشد.

۱۲- ابتدا آن عمرو بدبخت و بیچاره دو بازوی خود را برای حمله به حضرت بالا برد تا به آن حضرت ضربه وارد کند.

۱۳- حضرت علی (ع) سیر را برای دفاع بالای سر خود برد و در مقابل عمرو شمشیر خود را به دست گرفت و آماده ی ضربه زدن شد.

۱۴- عمرو خود را در روی زمین و میدان جنگ پایدار مستحکم کرد و بسیار خشمگین و عصبانی بود.

۱۵- هنگامی که هر دو به آرزو و هدف خود نرسیدند، بار دیگر از دو جهت به یکدیگر حمله کردند.

۱۶- آن دو پهلوان چنان میدان جنگی به وجود آوردند که هیچوقت در دنیا کسی مشاهده نکرده است.

۱۷- از بس گرد و خاک ناشی از جنگ بالا رفت که هر دو پهلوان از چشمان لشکریان محو و ناپیدا شدند.

۱۸- لباسهای جنگی آنان پاره پاره تکه تکه شد و سر و صورت هر دو آنان پر از خاک میدان جنگ شد.

۱۹- چنان آن دو پهلوان حربه ها و فنون جنگی را در مقابل یکدیگر انجام دادند که حدود ۷۰ فن جنگی آزمودند.

- ۲۰- حضرت علی پهلوان لشکر حق و جانشین پیامبر (ص) و نیروی برتر حق چنان از روی خشم به صورت عمرو نگاه کرد که با زهر چشم حضرت ، کار او تمام شد.
- ۲۱- حضرت علی (ع) دست قدرتمند خود را بالا برد و برای کشتن عمرو آمادگی کامل پیدا و اصرار زیادی کرد.
- ۲۲- حضرت علی با نام خداوند جهان آفرین ضربه به عمرو زد.
- ۲۳- هنگامی که حضرت علی (ع) شمشیر بر عمرو زد ، شیطان دو دست خود را به نشانه ی ناراحتی و تاسف بر سر کوبید.
- ۲۴- کفار در هندوستان بعد از ضربه ی حضرت ، ترسیدند و همگی مضطرب و نگران شدند.
- ۲۵- حضرت علی (ع) بر گردن عمرو ضربه ی شمشیر را وارد آورد و سرش را از تنش جدا کرد و او را کشت.
- ۲۶- هنگامی که لبه ی شمشیر به گردن عمرو رسید ، سرش با فاصله ی زیادی از تنش جدا گردید.
- ۲۷- وقتی که آن پهلوان بزرگ و نامدار کشته شد، جبرئیل دست حضرت علی (ع) را بوسید.

در آرزوی تو باشم

- ۱- در آن لحظه که بمیرم ، می خواهم در آرزوی رسیدن به تو باشم و به آن امید جان می دهم که از مقربان درگاه تو باشم.
- ۲- هنگامی که روز قیامت زنده می شوم ، دوست دارم که با تو سخن بگویم و تو را پیدا کنم.
- ۳- اگر در روز قیامت (بهشت) زیبا رویان دو جهان جمع شوند ، من به آنها توجهی ندارم و فقط به دنبال تو و رسیدن به تو هستم.
- ۴- سخنی از بهشت نمی گویم و نیازی به بوییدن گل بهشت و زیبایی زن بهشتی ندارم و فقط به دنبال تو و رسیدن به تو هستم.
- ۵- اگر هزار سال در گور هم باشم ، باز آرزوی وصال تو را دارم.
- ۶- از پیمانۀ ی ساقی بهشت ، شراب بهشتی را نمی نوشم ، زیرا وقتی که مست بوی پروردگار باشم ، نیازی به شراب بهشتی ندارم.
- ۷- هزاران مشکل برایم آسان است به شرطی که تو را یاد داشته باشم و در کارها حضورت را احساس کنم. در غیر این صورت ، تمام اعمالم از سر خود خواهی و برای خویش می باشد.

دل می رود ز دستم

- ۱- ای عاشقان ، خدا را شاهد می گیرم که من عاشق شده ام و دروغ و درد که این عشق الهی آشکار می شود.
- ۲- در حوادث دنیا گرفتار شده ایم پس ای نسیم موافق وزیدن خود را آغاز کن ، به امید آنکه چهره ی معشوق (خداوند) را باردیگر ببینم.
- ۳- محبت کوتاه مدت روزگار و فلک ، دروغ و مکر و جادوست. پس تا فرصت باقی است نیکی را در حق دوستان غنیمت بشمار.
- ۴- ای مالک بخشندگی و سر چشمه سلامتی ، این انسان بی نوا و فقیر را دلجویی کن.
- ۵- راحتی دو جهان ، شرح این دو سخن است که با دوستان به جوانمردی و با دشمنان به نرم خوئی و مدارا رفتار کن.
- ۶- به هنگام تهیدستی به خوش بودن و سرمستی تلاش کن زیرا این عیش و سرمستی انسان فقیر را به درجه قارون می رساند.
- ۷- در راه عشق از فرمان خدا سر پیچی نکن و گر نه محبوب که همه چیز در قدرت اوست تو را در آتش غیرت خود می سوزاند.
- ۸- به قلب انسان عارف نگاه کن تا بی اعتباری دنیا را مشاهده کنی .
- ۹- زیبارویان فارسی زبان به عمر جان تازه می بخشند پس ای ساقی به عارفان با تقوا بشارت بده .

۱۰- حافظ به اختیار خودش این لباس درویشی آغشته به می را پوشیده است پس ای زاهد با تقوا به خاطر این گناه ، عذرها را بپذیر.

باغ عشق

۱- ای انسان تا چه زمانی در این دنیا ، فریب این وسوسه های دنیوی و دلبستگی های مادی را می خوری ؟ یکبار از این گرداب دنیا خود را رها کن تا به عالم معنا دست یابی.

۲- عالم معنایی که در آن هر دلی را که پیدا می کنی ، مانند پادشاه می یابی و هر جانی را که می بینی ، شادمان می بینی.

۳- این دنیای آرمانی باعث شکار کننده ی دل و ستاننده ی جان نیست ، بلکه رحمت مطلق است.

۴- اگر در مکان عشق حقیقی قدم بگذاری همه را خدمتکار دل می یابی و اگر در مسیر شریعت قرار بگیری همه را می بینی که به جان زیبایی حقیقی می بخشند.

۵- اگر در این دنیا از سوی جان به تو زبانی برسد، چه خوش و چه زیبا ست که از این زیاد صاحب سود و سرمایه ی زیادی می شوی.

۶- تو لحظه ای در میدان مبارزه با نفس قرار بگیری و پیروز باش تا هر جا که قدم بگذاری پیروزی حقیقی از آن شود.

۷- اگر راهنمای تو زیبایی در دین و عشق شود. جای تعجب نیست که روزی هم سنگ و برابر با مردان خدا شوی.

۸- اگر خداوند را رزاق می گویی چرا از دیگران طلب رزق و روزی می کنی؟ و اگر خداوند را داننده ی غیب می دانی چگونه گناه می کنی؟

۹- کارها را از جانب خداوند بدان و آن ها را مربوط به عناصر اربعه (آب - باد - خاک - آتش) و اعضای بدن فرض مکن. زیرا خطی که نوشته می شود حاصل اندیشه نویسنده است و ارتباطی به انگشتان او ندارد.

۱۰- با این قدرت و ثروت دنیوی مانند انسان های نادان مغرور نشو و فریب نخور، زیرا دنیا انتها و پایانی دارد.

۱۱- اگر عزت داشته باشی به ذلت می رسی و اگر مقامی داشته باشی ، تنزل می کنی و اگر ثروتمند باشی ، نیازمند می شوی و

اگر جوان باشی ، روزی پیر می شوی و از بین می روی.

۱۲- چرا به واسطه خوشبختی افتخار می کنی و به واسطه بدبختی شکایت می کنی ، در یک لحظه کوتاه نه اثری از خوشبختی و نه اثری از بدبختی می ماند.

۱۳- روزی پادشاه سلجوقین ، دارای مقام و منصفی بود اما اکنون بین که او مرده است و اثری از او نمی باشد .

حدیث جوانی

ب ۱- من مانند اشکی در پای محبوب خود چکیده ام و ارزش پیدا کرده ام و مانند خار بی ارزش در سایه ی لطف و عنایت یار ، به آرامش رسیده ام.

ب ۲- ای روزگار جوانی ، حالا که پیر شده ام به یاد خاطرات گذشته زندگی می کنم و مانند بنفشه قامتت خمیده گشت و از این جهت در فکر و اندیشه هستم .

ب ۳- من مانند خاک در آرزوی رسیدن به تو ناتوان شده ام و مانند اشک در آرزوی رسیدن به تو با اشتیاق و علاقه حرکت کرده ام.

ب ۴- هیچ گاه در عمرم نشانه های ایام جوانی و شادی را ندیده ام و تنها از زبان دیگران شنیده ام که دوران جوانی با طراوت و شادی است.

ب ۵- در زندگی ، تندرستی و شادابی و آسایش جوانی بهره ای نبردم و به آرزوهایم نرسیده ام.

ب ۶- روزگار ، موهای سفید را مجانی به من نداده است . آن ها را در مقابل گرفتن دوران جوانی ، به من داده است.
ب ۷- ای سرو گرفتار زمین ، به آزادی خود مغرور مباش و افتخار مکن ، زیرا آزاده واقعی من هستم که از دنیا چشم پوشیده ام.

ب ۸- ای رهی ، اگر از چشم مردم پنهان می شوم ، به من ایراد نگیر ، زیرا مانند آهوپی هستم که از مردم دور بوده و محبتی ندیده ام.

در گوچه سار شب

ب ۱- در این جامعه هیچ کس به فکر دیگری نیست ، و در این اندوه و ملال ما، هیچ کس به فکر آزادی و آزادی خواهی نیست.
ب ۲- در این ظلمت اختناق ، کسی به فکر آزادی و رهایی نیست، و هیچ کس در پی از بین بردن ظلم و ستم نیست و تلاشی برای آزادی نمی کند. ب ۳- بیهوده منتظر آمدن و رسیدن آزادی هستم . اما افسوس که این انتظار بی فایده است و امیدی برای آزادی نیست.

ب ۴- دل غمزده ی من از اینکه آشفته تر و دردمند تر که نمی شود . و خنجر غم و اندوه ، بی رحمانه ، دلم را نابود و خراب کرده است.

ب ۵- این جامعه پر از ستم و بیداد است و فقط صدای غم و اندوه به گوش می رسد و کسی نیست که فریاد آزادی را سر بدهد .
ب ۶- انتظار کشیدن ، بی فایده است. زیرا از این جامعه ، روزنه ی امیدی به چشم نمی آید. پس توقعی ندارم ، زیرا هیچ کس یا انسان ناشنوا حرف نمی زند.

ب ۷- سایه و میوه ای ندارم. پس شایسته است که مرا نابود کنند. زیرا هیچ کس درخت میوه دار و تازه را ریشه کن نمی کند.
شخصی به هزار غم گرفتارم

ب ۱- شخصی هستم که غم زیادی وجودم را گرفته و هر لحظه کار برایم دشوار می شود.

ب ۲- بدون هیچ خطا و لغزشی زندانی شده ام و بی هیچ علتی گرفتار شده ام.

ب ۳- ستارگان سوگند خورده اند که مرا مجازات کنند و آسمان نیز آماده شده تا با من پیکار کند.

ب ۴- زندانی هستم و بخت با من یار نیست . اندوهگینم و ستاره ی بختم با من دشمن است .

ب ۵- امروز غم و غصه ام از دیروز بیشتر است و امسال از حیث زر و سیم به پارسال کمتر دارم.

ب ۶- سرشت من نامه ی پشیمانی است و حرفی از این نامه مانند آتشی است.

ب ۷- زمانی بهترین دوستان را داشتم ، امروز چه شده که هیچ کس دوستم نیست.

ب ۸- آسمان هر نیمه شب از گریه و ناله شدید من ، در مانده می شود.

ب ۹- زندان سلطان کجا و من کجا ؟ این چه سرنوشت شومی بود که ناگهان به من روی آورد؟

ب ۱۰- زنجیری محکم و سنگین به دست و پایم بسته شده و زندانی هستم زیرا که بسیار ابله و نادانم.

ب ۱۱- نمی دانم چرا زندانی شده ام . اما می دانم که نه دزد و نه راهزن ، نیستم.

ب ۱۲- من چه بدی کرده ام که زنجیر (زندان) سلطان ، شایسته ی من شده است.

ب ۱۳- من ترسیدم و از وطن روی برگردانم (خیلی اهمیت برایم ندارد) و گفتم این شانس ، همراه من تا آخر عمر است.

ب ۱۴- چرا شکایت را طولانی کنم، کافی است. زیرا می دانم از این سخنان ، هیچ گشایشی برای من وجود ندارد.

درس ۲۳

ب ۱- ای آبشار به چه علت ، ناله سر می دهی و از اندوه چه کسی ناراحت و بی قرار هستی.

ب۲- دردو رنج تو ، چه دردی است که مانند من در تمام طول شب ، بی تابی می کنی و ناله سر می دهی.
ب۳- عشق ، وقتی ظهور کند، دل انسان عاقل را، عاشق می کند . مانند دزدی که به هنگام ورود به خانه ، چراغ خانه را خاموش می کند.

ب۴- آن چه با خویش انجام داده ایم، هیچ انسان نابینایی انجام نداده ، زیرا در این دنیا، خدا را فراموش کرده ایم .
ب۵- برو دلی را شاد کن که کعبه ی حقیقی است. زیرا کعبه ی ظاهری را حضرت ابراهیم و کعبه ی دل را خدا ساخت.
ب۶- مانند شمع برای دیگران می سوزیم و سر نوشت ما همین است. زیرا از آفرینش ، ما را برای سوز و گداز عشق آفریده اند.
ب۷- من با یک سختی مسیر عشق ، نمی توانم از خدا دور شوم. مانند شمع می سوزم اما شکایتی بر زبان جاری نمی کنم.
ب۸- وقتی بلبل مرا در چمن می بیند ، دیگر توجهی به گل نمی کند و هنگامی که پیشوانی روحانی مرا ببیند ، از بت پرستی دست می کشد.

ب۹- من مانند بو در برگ گل ، در شعرم مخفی شده ام . اگر کسی می خواهد مرا ببیند ، بگو شعرم را بخواند.

دانشنامه

بخش آرایه های ادبی

سجع : دو کلمه که در پایان دو جمله می آیند و باید یکی یا دو شرط زیر را داشته باشند.

۱- دو کلمه باید در وزن (یعنی تعداد بخش) یکی باشند که سجع متوازن هستند. مثال : ملک بی دین باطل است و دین بی ملک

ضایع

۲- دو کلمه باید در حروف پایانی مشترک باشند که به نام سجع مطرف هستند. مثال: محبت را غایت نیست از بهر آن که محبوب را نهایت نیست

۳- دو کلمه هم در وزن و هم در حروف پایانی مشترک باشند که سجع متوازی نام دارد. مثال : همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به

جمال

موازنه : اگر در بیتی یا دو جمله ، کلمات دو به دو سجع متوازن یا متوازن و متوازی داشته باشند، آرایه ی موازنه ایجاد می شود.

مثال : هم عقل دویده در رکابت
چرخ ار چه رفیع، خاک پایت
هم شرع خزیده در پناهت
عقل ار چه بزرگ، طفل راهت

الف - جناس تام : دو کلمه که در تلفظ و نوشتن یکسان باشند و در معنی متفاوت . مانند :

تو میندار که مجنون سر خود مجنون گشت
از سمک تا به سهایش کشش لیلی بود

وعدۀ اهل کرم گنج روان
وعدۀ نا اهل شد رنج روان

ب: جناس ناقص اختلافی : دو کلمه که در یک حرف با هم تفاوت داشته باشند.

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند

ج: جناس ناقص افزایشی : آن است که یکی از کلمات جناس حرفی اضافه داشته باشد که این حرف اضافی می تواند اول، وسط یا آخر کلمه

باشد. مانند: اگر پای در دامن آری چو گوه سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد
از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد

د) جناس ناقص حرکتی: آن است که کلمات جناس فقط در نقطه با هم اختلاف داشته باشند. مانند:

پیرهن خود زگیا بافتی
خشت زدی روزی از آن یافتی

تلمیح: در اصطلاح ادبی آن است که گوینده در کلام خود به آیه یا حدیث یا واقعه تاریخی یا سخن مشهور اشاره کند .

مثال: هیچ و از ر وزر غیر برنداشت
هیچ کس ندرود تا چیزی نکاشت

مصراع اول اشاره به این آیه است: ولا تزر وازره وزر اخری (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد).

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت

اشاره به این حدیث پیامبر (ص) است: استعینوا علی انجاح الحوائج بالکتمان (با پوشیدن راز به برآورده شدنش یاری کنید).

مراعات نظیر: آوردن کلماتی متناسب در کلام است که این تناسب یا از نظر جنس است یا مکان یا زمان یا همراهی و ... مثال:

صوفی مجنون که دی جام و قدح می شکست
دوش به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

تضاد (طباق): آوردن کلماتی در نظم و نثر است که ضد یکدیگر باشند، مانند:

دعایی گر نمی گویی به **دشنامی** عزیزم کن
که گر تلخ شیرین است از آن هر چه فرمایی

تمثیل (ارسال مثل): آوردن عبارتی در نظم یا نثر است که بیانگر ضرب المثلی باشد یا خود ضرب المثل ذکر شود. (شاعر یا نویسنده گاهی

برای تاکید در کلام خود ضرب المثلی به کار می برد) مثال: نباید سخن گفت ناساخته

نشاید بریدن نینداخته

ایهام: آوردن واژه ای به دو معنی دور و نزدیک در یک عبارت نظم یا نثر است که گاهی هدف یک معنی و گاهی دو معنی مد نظر است.

عبدالله عمر بکاست اما عذر نخواست (الف - نام نویسنده ب - بنده خدا)

ایهام تناسب: کلمه ای که دارای دو معنی است. ۱- معنای کاربردی که هدف گوینده است. ۲- معنای تناسبی که با بعضی اجزای کلام نوعی

تناسب (مراعات نظیر) برقرار می کند. که هدف نویسنده یا شاعر معنای کاربردی است.

مثال: عیش دل شکسته عزا می کنی چرا **عیدم** تویی که من به تو **قربان** نیامدی (الف - قربان شدن ب - عید قربان)

کنایه: لفظ یا عبارتی است که دو معنا دارد الف - معنای ظاهری ب - معنای باطنی که هدف شاعر یا نویسنده معنای باطنی است. مانند:

به قول مردمان **خطی بروی فرو نتوان کشید** (کنایه از باطل کردن کسی، او را به حساب نیاوردن)

مجاز:

به کار بردن واژه ای در غیر معنی اصلی آن است. هر مجاز دارای علاقه و قرینه است. علاقه آن مناسبت و ارتباط بین معنی اصلی و مجازی

است و قرینه لفظ یا حالتی است که ذهن خواننده یا شنونده را از معنی اصلی به معنی غیر حقیقی منحرف می کند. مثال:

ایران در مسابقات مقدماتی جام جهانی فوتبال فرانسه پیروز شد. (ایران مجاز از تیم ایران)

مثال: **جهان** از تو گیرند راه گریز (مجازاً مردم جهان) مثال: تو مرد زبان نیستی، خاموش باش (زبان مجاز از سخن)

نکته: برای تشخیص واژه ی مجاز می توان معنی واقعی آن را جایگزین معنی غیر حقیقی کرد. اگر معنا داد حتماً آن واژه مجاز است.

فرق مجاز با کنایه: در مجاز فقط معنی غیر حقیقی مورد توجه است ولی در کنایه معنی اصلی را نیز می توان اراده کرد

مثلاً وقتی می گوئیم (دست فلانی کج است) کنایه از دزد است ولی ممکن که واقعاً دستش چلاق یا کج باشد.

تفاوت کنایه با ایهام: در کنایه معنی دور مورد توجه است ولی در ایهام هر دو معنی اراده می شود. مثلاً وقتی می گوئیم (علف زیر پایم سبز شد)

منظور این است که **انتظار زیاد کشیده ام** که همان معنی دور عبارت فوق است و **کنایه** است. اما وقتی می گوئیم «**عبدالله** عمر بکاست ولی عذر

نخواست» دو معنای عبدالله مورد نظر است (الف - بنده خدا ب - نام نویسنده) که **ایهام** است.

تفاوت مجاز با استعاره: استعاره از خانواده ی تشبیه است که علاقه ی آن شباهت است. اما مجاز همه ی علاقه ها به جز شباهت را دارد.

تشبیه: مانند کردن چیزی به چیز دیگر را گویند و دارای چهار رکن است:

الف (مشبه): آن است که به دیگری تشبیه شده باشد. **ب (مشبه به):** آن است که مشبه را به آن تشبیه کرده باشیم.

ج (وجه شبه): صفت مشترک مشبه و مشبه به را گویند. **د (ادات شبه):** کلماتی از قبیل مثل، مانند، نظیر، به کردار، چون، به رنگ، چو، همچو، می ماند و

.....

مثال: دانا چو طلبه عطار است خاموش و هنر نمای و نادان چو طبل غازی بلند آواز و میان تهی

نکته: وجه شبه و ادات تشبیه را می توان در یک تشبیه حذف کرد مانند: تو بهاری (تو مانند بهار زیبا و سرسبز هستی)

استعاره: یکی از طرفین تشبیه (مشبه، مشبه به) در کلام حذف شده باشد.

استعاره نیز اقسامی دارد که در اینجا به دو نوع آن اشاره می کنیم: **الف - استعاره مصرحه:** استعاره ای است که در آن فقط **مشبه به** ذکر شود.

مانند: باز امشب ای **ستاره ی تابان** نیامدی باز ای **سپیده ی شب هجران** نیامدی (استعاره از معشوق)

ب- استعاره ی مکنیه: آن است که مشبه را همراه یکی از ویژگی های مشبه به (وجه شبه) می آورند. مثل: دست سرنوشت او را به اینجا کشاند. (دست: از ویژگی های مشبه به / سرنوشت: مشبه)

نکته: اگر در استعاره ی مکنیه، ویژگی مشبه به مربوط به انسان باشد، آرایه ی **تشخیص** نام دارد. مانند: گل های باغچه بر روی ما لبخند می زنند.
نکته: اگر در استعاره مکنیه، ویژگی مشبه به (وجه شبه) جاندار باشد اما مربوط به انسان نباشد، تشخیص نیست. مانند: نسیم می خزد
نکته: اضافه های استعاری همان استعاره های مکنیه هستند. مانند: دست ستم، آغوش فنا

متناقض نما (پارادوکس paradox): آوردن دو واژه یا دو معنی کنار هم که در ظاهر یکدیگر را نقض کنند اما یک مفهوم و یک پدیده را می رساند

و سبب زیبایی کلام می شوند. مانند: **صدای سکوت** را به خوبی می شنوی.

اغراق (مبالغه)

وصف ستایش یا نکوهش بیش از حد معمول را گویند. یا بزرگ جلوه دادن یک پدیده یا چیزی است. مثل:
فردوسی در توصیف بخت بد می گوید: وقتی به خشم آید سنگ را مثل موم نرم می کند.
هر آنکه که خشم آورد بخت شوم کند سنگ خارا به کردار موم
یا این بیت: به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس

اسلوب معادله:

هر گاه در یک بیت یک مصراع تمثیل و مصداقی برای مصراع دیگر باشد و بتوان جای دو مصراع را عوض کرد و بیت هم بر پایه تشبیه باشد اسلوب معادله نام دارد.

نکته: برای تشخیص اسلوب معادله، می توان بین دو مصراع عبارت «**همان طوری که**» را قرار داد.

مثال: عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

تکرار: هر گاه یک کلمه دو یا چند بار در بیت تکرار شود آرایه ی تکرار نامیده می شود. (تن ز جان و جان ز تن مستور نیست)

حسن تعلیل: آوردن علتی ادبی و ذوقی و شاعرانه اما غیر واقعی است.

تویی آن بهانه ی ابرها که می گریند بیا که صاف شود این هوای بارانی

آرایه ی عکس: آوردن ترکیب یا ترکیباتی در بخشی از کلام و جابه جا کردن آن ترکیبات در بخش دیگر همان کلام است.

مثال: به زیورها بیاریند وقتی خوب رویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

تضمین: آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعر یا کسی را در کلام تضمین می گویند.

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را (مصراع دوم از حافظ است که نوعی تضمین است)

حسن آمیزی: به کار بردن دو یا چند حس از حواس انسان در کلام است.

مثال: ببین چه می گویم (حسن شنوایی با بینایی) مثال: داستان شیرینی بود (حسن شنوایی با لامسه)

واج آرایه: تکرار یک حرف یا حرکت را در یک مصراع یا بیت واج آرایه می گویند.

مثال: خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

قافیه: کلمات نامکرر (غیر تکراری) آخر ابیات است که یک یا چند حرف آخر آنها یکی باشد.

ردیف: کلمه ای است که عیناً در آخر ابیات، به یک معنی، تکرار شده باشد، مانند:

بشنو از نی چون حکایت می کند // از جدایی ها شکایت می کند (کلمات قافیه : حکایت و شکایت) (ردیف : می کند در دو مصراع)

ادبیات